

به نام خدا

جین وبستر



بابا لنگ دراز

با مقدمه‌ای از او ایو تسون

مترجم:

سعید مدرسی قزوینی



انتشارات پرک

سرشناسه	: وبستر، جین، ۱۸۷۶ - ۱۹۱۶م. Webster, Jean
عنوان و نام پدیدآور	: بابا لنگ دراز / جین وبستر؛ با مقدمه‌ای از اوا بیوتسون؛ مترجم سعید مدرسی قزوینی.
مشخصات نشر	: قزوین: پرک، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ۱۸۴ ص.
شابک	: 978-622-6263-37-5
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: Daddy-Long-Legs, 1912.: عنوان اصلی
یادداشت	: کتاب حاضر در سال‌های مختلف، توسط مترجمان و ناشران متفاوت، ترجمه و منتشر شده است.
موضوع	: داستان‌های نوجوانان آمریکایی-- قرن ۲۰م.
موضوع	: Young adult fiction, American-- 20th century
شناسه افزوده	: مدرسی قزوینی، سعید، ۱۳۴۶ - مترجم
شناسه افزوده	: بیوتسون، ایوا، ۱۹۲۵-۲۰۱۰م.، مقدمه‌نویس
شناسه افزوده	: Ibbotson, Eva, ۱۹۲۵-۲۰۱۰
رده بندی کنگره	: PS۵۳۲
رده بندی دیویی	: [۸۱۳/۵۲]
شماره کتابشناسی ملی	: ۶۱۸۸۹۶۶

انتشارات پرک Parak.publications@Gmail.com

۰۲۸-۳۳۴۶۶۳۵۰ و ۳۳۳۳۲۱۲۱۳



بابا لنگ دراز

مترجم: سعید مدرسی قزوینی

طراح جلد: سیمین سررشته‌داری

حروف‌نگار و صفحه‌آرا: لیلا ایاز

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

لیتوگرافی و چاپ: سیب/ پایتخت

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۶۳-۳۷-۵ ISBN:

قیمت: ۵۸۰۰۰ تومان

مقدمه از اوا ایبوتسون

سالها پیش که سیزده سالم بود با خانواده‌ام برای تعطیلات به دریاچه دیستریکت رفتیم.

باران بارید. خیلی هم بارید و حجم زیادی از آب جویها را پر کرد. کوهها در میان انبوهی از مه ناپدید شد. پنجره‌ها را بخار گرفت، در میهمان‌خانه‌ای که ما اقامت داشتیم همه عطسه و سرفه می‌کردند و از تب‌سنج استفاده می‌کردند. روز سوم بارش در فاصله‌های اتاق محل استراحتم کتابی به نام «بابا لنگ‌دراز» پیدا کردم؛ به راحتی می‌توانستم آن را برن دارم - در آن روزها حوصله خرده‌ریزها را نداشتم - اما خوشبختانه آن را برداشتم و فوراً دریافتم که آن یک گنج پنهان است. به طور اتفاقی صفحه‌ای از کتاب باز شد که در آن نقاشی یک ردیف از دختران یتیم بود که مویشان را محکم بافته و پشت سرشان انداخته بودند و یکی از دختران دانشجو پایکوبی می‌کرد.

بعد دیدم که کل کتاب به صورت نامه است. من عاشق نامه هستم. در دوران قبل از ایمیل که دور از شهر خودم به مدرسه‌ای شبانه‌روزی می‌رفتم مانند بوفالوی تشنه‌ای که دنبال چاله آب می‌گردد به دنبال پستی می‌دویدم.

داستان بابا لنگ‌دراز کاملاً بر اساس یکی از قدیمی‌ترین و به نظر من بهترین داستانهای تخیلی نوشته شده است؛ مانند سیندرلا.

داستان از یک یتیم‌خانه در آمریکا در ابتدای قرن گذشته شروع می‌شود - یکی از آن مکانهای خشک و بی‌روح که مایه افسردگی است و در آن، روزها دقیقاً مانند یکدیگرند و بچه‌های بزرگتر با جان کندن از بچه‌های کوچکتر مراقبت می‌کنند.

جودی ابوت دختر بسیار زحمت‌کش و باهوشی است که تمام عمرش یتیم بوده است. یک روز، بعد از بازرسی متولیانی که پرورشگاه را اداره می‌کنند درمی‌یابد که یکی از متولیان ثروتمند و مهم به مسئول پرورشگاه پیشنهاد داده است که جودی را برای چهار سال به دانشگاه می‌فرستد. (یکی از مقاله‌های جودی را به او نشان داده‌اند و او فکر می‌کند که اگر جودی در دانشگاه تحصیل کند می‌تواند نویسنده خوبی شود) نه تنها او را به دانشگاه می‌فرستد بلکه پول توجیبی‌ای به او می‌دهد که بتواند هم‌سنگ دختران دیگر زندگی کند.

فقط یک شرط دارد: جودی باید ماهی یک نامه به او بنویسد و جزئیات زندگی جدیدش را برایش توصیف کند. نامه‌هایش باید خطاب به آقای جان اسمیت باشد که نامی واقعی نیست و به منشی‌اش ارسال شود. او هیچ‌گاه به نامه‌ها پاسخ نخواهد داد و جودی هم هرگز از هویت او آگاه نخواهد شد.

جودی در گردابی از هیجان به دانشگاه می‌رود و به عهد خود وفادار می‌ماند. نامه‌هایی که می‌فرستد گاهی حاوی غم و گاهی بیانگر شادی است و بعضی نامه‌هایش انسان را به وجد می‌آورد. از آنجا که او فقط سایه‌های دراز پاهای این مرد نیکوکار را روی دیوار پرورشگاه، هنگام رفتن دیده است او را بابا لنگ‌دراز خطاب می‌کند و تمام مشاهدات و وقایعی را که برایش رخ می‌دهد به او می‌نویسد. اگر در امتحانی مردود می‌شود ابتدا سعی می‌کند نکته خوب و مثبتی را برای او بازگو کند. وقتی که می‌خواهد موفقیتی را گزارش کند - مانند چاپ داستانش در

مجله دانشگاه ... یا برنده شدن در یک مسابقه ورزشی - آن را به پای مرد ناشناخته‌ای می‌نویسد که نماینده خانواده‌ای دوست‌داشتنی است که او هرگز نداشته است. و البته، همین طور که جوادی بزرگتر می‌شود و دوستانی پیدا می‌کند و در دوره‌های ها شرکت می‌کند یک نفر نگران او می‌شود. کدام یک از دوستان او مناسبند و چه کسی برای ازدواج با او مناسب است؟

نیازی نیست که بگویم نویسنده‌ای مانند جین ویستر برخورد کاملاً مناسبی با این مسئله دارد. ما تقریباً مطمئنیم یا حدس زده‌ایم که او چه کسی است اما کاملاً مطمئن نیستیم. بنابراین وقتی که در انتها پس از یک پیچ و تاب بی‌نظیر، همه چیز با خیر و خوشی پایان می‌یابد می‌توانیم نفسی عمیق بکشیم که حاکی از رضایت و آرامش است.

وقتی که اولین بار در کنار دریاچه دیستریکت کتاب را تمام کردم و می‌خواستم آن را به داخل قفسه برگردانم، دریافتم که این کتاب مادرم را خانه‌نشین کرده است و گرچه آب و هوا کاملاً خوب است بیرون بردن او از خانه غیرممکن شده است. من همچنین دختر نه ساله‌ای را دیده‌ام که با این کتاب پا به عرصه مطالعه جدی گذاشته است، این کتاب هم مانند تمام کتاب‌های پرتیرفردار فقط برای بزرگسالان یا نوجوانان نیست. این کتاب برای همه مردم است.

در مورد خود من، فکر می‌کنم که اگر به عنوان خواننده می‌خواستم لحظه کاملاً شادی را در طول عمرم انتخاب کنم، لحظه‌ای را برمی‌گزینم که این کتاب را برداشتم و با شکوه فراوان دریافتم که این کتاب مطلقاً جزو خرده ریزها نیست!